



۱۲

بايك دابسمش كه نمى شود مشايخى شد

چند نکته درباره كارنامه شگفت انگيز محمدعلی موحد
پژوهشگر ۹۵ساله‌ای كه هنوز مثل جوانی اش كار می‌كند

يك قرن خروش

رونمایی از «متولد آذر» در حوزه هنری

فرهنگ

سه شنبه ۲۷ آذر ۱۳۹۷ :: شماره ۵۲۷۶



۱۲

جامعه

امروز چی داریم؟

از دلان تاریخ تا هزارتوی

فضای مجازی

با يك اتفاق تاریخی شروع کرده‌ایم؛ از همسایه‌های شمالی نوشته‌ایم كه هروقت دولتمردان ایرانی را كم اراده می‌دید سر تپش را به سمت بخشی از سرزمین ما می‌گرفت. این بار قصه بلند پناه بردن مردم به **حرم امام‌رضاع** در سال ۱۳۹۱ و مقدمات و تبعاتش را به اختصار گفته‌ایم و از حرمت‌ناشناسی روس‌ها نوشته‌ایم و ماجرای تپ‌هایی كه نتوانستند به گنبد این حرم مقدس آسیبی برسانند. این رویداد تلخ و تاثیرگذار تاریخی، بسیار ساده و خوشخوان در همین صفحه تشریح شده و خواندنش خالی از لطف نیست به‌خصوص اگر به تاریخ علاقه‌مند باشید و دلشان بخواهد قصه‌های تلخ و شیرین سرزمین مادری را بدانید.

در صفحه ۱۰ تدارك ویژه‌ای دیده‌ایم كه حاصل مسلط بودن صابر محمدی است به ادبیات و روزنامه‌نگاری به‌صورت توأمان. آن‌قدر از ادبیات می‌داند كه ناگفته‌ها یا اطلاعات كمتر منتشر شده‌ای از **محمدعلی موحد** در چنته داشته باشد و آن‌قدر روزنامه‌نگاری را می‌شناسد كه این اطلاعات را به سهل‌ترین شیوه در معرض خواننده شدن قرار دهد. محمدی به بهانه بزرگداشت استاد موحد در دانشگاه تهران كه همین امروز، ساعت ۱۸ و ۳۰ دقیقه در سالن فردوسی دانشگاه ادبیات برگزار می‌شود، يك اینفوگرافيك آماده کرده كه در آن فرازهای قابل توجهی از زندگی استاد موحد را به‌عنوان يك مولوی‌پژوه و تاریخ‌نگار شرح داده است.

بازی در فیلم‌های كودكانه، **سعید شیخ‌زاده** را سال‌ها پیش به ما معرفی كرد؛ از همان روزهایی كه خودش كودك بود اما وقتی بزرگ‌تر شد، بیشتر از آن‌كه روی پرده و مقابل دوربین دیده شود، به پشت صحنه رفت و جنس دیگری از هنرپیشگی را در پیش گرفت؛ شیخ‌زاده ترجیح داد دوبلور باشد و به جای بازیگران حرف‌بزنه به‌خصوص در فیلم‌های مورد توجه نوجوانان و جوانان. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌هایی كه شیخ‌زاده صداپیشه‌اش بوده، هری پاتر معروف است، اما به این دلیل نیست كه علی‌رستگار در صفحه ۱۲ او گفت‌وگو کرده است؛ امروز روز تولد سعید شیخ‌زاده است و حما گفت‌وگوی او با همكار ما كه دایره‌المعارف گویای سینماست، جذاب و خواندنی خواهد بود.

شهرت و محبوبیت چهره‌های شناخته شده همان قدر كه می‌تواند در دسر و گرفتاری برای خودشان و دیگران به همراه داشته باشد، يك پتانسیل فوق‌العاده است برای به انجام رساندن کارهای مهم و تاثیرگذار یا به قولی برای فرهنگسازی. همه اینها را میثم اسماعیلی در صفحه ۱۱ مدنظر قرار داده و مفصل تشریح کرده است. عكسی از **گوهر خیراندیش** كه كتاب «**پایی كه جاماند**» را در دست دارد، در فضای مجازی منتشر و دست به دست شده و به همین بهانه اسماعیلی به مقوله استفاده از شهرت و محبوبیت در فضای مجازی پرداخته و البته سعی کرده بود با خیراندیش یا نویسنده كتاب هم گفت‌وویی داشته باشد، اما میسر نشد.

این تصویر را حبیبا احمدزاده در صفحه اینستاگرامش منتشر کرده است



habib_ahmadzadeh • Following

گوهر خیراندیش پای تبلیغ يك كتاب دفاع مقدسی آمد

دلی كه جاماند

گوهر خیراندیش در میان همه هیاهوی سینما هنوز هم بازیگر پرکاری است، همین حالا كه این گزارش را می‌خوانید هم او سر صحنه فیلمبرداری سریال مهران مدیری است و به گواه خبرهای منتشر شده به پروژه سینمایی «مرد بدون سایه» علیرضا رئیس‌یان هم اضافه شده است. اما در میان همه این مشغله‌های کاری عكسی از او منتشر شده كه این بازیگر سینما را در جشنواره دانش آموزی دفاع مقدس یاسوج نشان می‌دهد، جایی كه او در حال تبلیغ

گروه

فرهنگ و هنر

از معمول‌ترین قوانین ناوخته سلبریتی‌ها حضور در جایی است كه حداقل بیشتر به چشم بیایند و این در حالی است كه تازه آنها مطالبه مالی نداشته باشند. در میان خاطرات شفاهی خبرنگاران پر است از روایت افراد مشهوری كه فقط برای گفت‌وگو درخواست سكه می‌كنند و عكس منتشر شده گوهر خیراندیش در میانه این فضا تلنگری است به همان افراد، آنها كه تنها در پی دیده شدن هستند نه تاثیرگذاری به واسطه سلبریتی بودن.

ادامه در صفحه ۱۱

كتاب «پایی كه جاماند» سید ناصر حسینی است.

جالب این‌كه با جست‌وجوی معمولی كلیدواژه‌های همین جشنواره چیز دندان‌گیری نصیب شما نمی‌شود و همان چند عكس محدود موجود هم نشان از این دارد كه این جشنواره خیلی معمولی و جمع و جور بوده كه نهایتاً چند ساعت از وقت كلاس چند ده دانش‌آموز را همراه خانواده‌هایشان گرفته، اگر به سیاق معمول سلبریتی‌های امروزی بخواهیم قضاوت كنیم، این جشنواره آن هم در شهرستانی مثل یاسوج هیچ‌امكانی برای دیده شدن ندارد! چرا كه به نظر می‌رسد یكی



نمایی از ایستگاه شهری مشهد در ایام قاجار



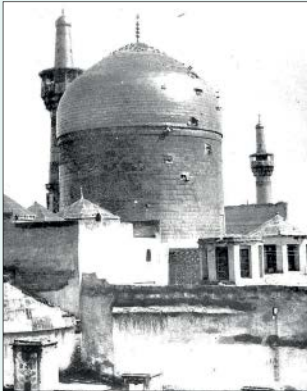
سورخ حاصل از آسایش گلوله‌تپ به بخشی از بنای مجموعه حرم



اصابت گلوله‌های تپ به گنبد طلایی



گلدسته حرم هم از حملات روس‌ها در امان نماند



آسیب‌های وارده به گنبد این نمای دیگر

امروز سالروز قمری حمله قوای خارجی به حرم امام رضا(ع) است

سه...دو...يك...آتش!

از مشروطه خواهان كامل شود. مشهد شده بود يکی از پایگاه‌های مشروطه‌خواهان و مليون و بايد نطفه اين مساله خاموش می‌شد. همين شد كه به تحريك خودروس‌ها و بعضا انگليس، جريانانی برای ناامنی و اعتراض به حاكميت در مشهد كليلد می‌خورد. جالب اين‌كه طبق اسناد تاريخی، فردی در راس اين جريانات و ناامنی‌ها بوده كه سابقا با حضرات روس فالوده می‌خورده و مدتی هم در خارج از ايران، بار غار قوای روس بوده. القصة آشوب و اعتراض بالا می‌گيرد و حضرات راهی حرم رضوی می‌شوند و طبق نقل قول تاريخ، سردسته معترضان از دروازه تحت اختيار روس‌ها خارج می‌شود. قنسول روس هم پايست می‌نشيند دم نظيه مشهد كه با جمع‌شان كن يا جمع‌شان می‌كنيم! رئيس نظيه هم كه همين شكلی نیروهای تحت امرش به چینی بندزده می‌مانستند، بی‌خیال می‌شود و قنسول روس هم در غياب و نبود و ضعف حكومت مرکزی به قوای روس چراغ سبز نشان می‌دهد كه بریزید دور حرم و ... در نهایت هم شد آنچه كه نباید می‌شد.

حمله دولت قوای روسیه تزاری از ساعاتی قبل از غروب آفتاب آغاز شد و تا نیمه‌شب ادامه داشت. نظامیان روس با تانك وارد صحن كهنه و مسجد گوهرشاد شدند. سربازان روسیه به دستور قنسول آن كشور، در دهم ربیع الثاني سال ۱۳۳۰ (به تاريخ قمری می‌شود همين امروز) حرم مطهر را محاصره كردند. روس‌ها از مكان‌های مختلف، گنبد مطهر را گلوله باران كردند. بهانه اصلی آنها متفرق كردن معترضان و شورشیان بود، در حالی

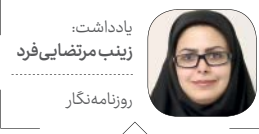
توپ‌ها وسایل مسلح خودشان را در ۱۸ نقطه نسبت به حرم رضوی قرار دادند و بعد هم بووومب! صحبت از حمله توپخانه‌ای اشغالگران به حرم رضوی است. دقیق‌تر می‌شود ۱۰۶ سال قبل. به تاريخ قمری البته ۱۳۰ سال قبل. زمانی كه دعوای مشروطه‌خواهی و سلطنت‌طلبی در ايران بالا گرفته بود، محمدعلی شاه قاجار كه مشروطه‌خواهان را در خراسان به خاك می‌ماليدند. دزد و ساربان را هم همدست شده بودند برای گرفتن حال مليون و مشروطه‌خواهان.

يك سال قبل محمدعلی شاه به روسیه تبعید شده بود و حالا داشت دوباره به مملكت باز می‌گشت، روی همين حساب هم قنسول روس برای اين‌كه كنترل اوضاع از دستشان در نرود، راپورت داد كه نیروی بیشتری به خراسان گسیل شود. همين هم شد كه سربازان و ارتش اشغالگر و واحد توپخانه راهی مشهد شدند تا طرح زهر چشم گرفتن



محمدصادق‌علی‌زاده

فرهنگ‌و‌هنر



یادداشت:
زینب مرتضایی‌فرد
روزنامه‌نگار

شمسِ روزگار ما

دانشجو بودم كه اولین بار «شمس تبریزی» اش را خواندم. حالا هم كه این یادداشت را می‌نویسم، دانشجو هستم و راستش آن‌قدر از دانشگاه و نگاه‌های بسته و غلط آموزشی به‌خصوص در رشته زبان و ادبیات فارسی ناراحت‌م كه بدانم حضور مردی مثل محمدعلی موحد در عرصه ادبیات - آن هم ادبیات عرفانی كه يك دنیا مدعی دارد - یعنی چه، كه بدانم این عرصه آدم‌های كمی دارد كه می‌شود با نوشته‌هایشان نفس كشید و ادبیات را از دریچه‌های امروزی و متفاوتی تماشا كرد و بشود انسان عصر امروز بود اما مولانا، شمس و سنایی قرن‌ها پیش و... را فهمید.

همین‌ها در سال‌های اول دانشگاه باعث شده بود موحد را كه نه می‌شناختمش و نه می‌دانستم كیست و چه شكلی است، بسیار دوست داشته باشم. آن‌وقت‌ها نمی‌شد با يك جست‌وجوی ساده در اینترنت كلی اطلاعات درباره يك نفر به‌دست آورد، نه این‌كه نباشد، مثل حالا همه‌گیر نبود و من او را كه فقط يك نام بود با خواندن همان يك كتاب دوست داشتم و با همان سواد اندكم می‌فهمیدم او متفاوت است؛ متفاوت نگاه می‌كند و از همه مهم‌تر، در پژوهش‌هایش صاحب فكر و ایده است. توی ذهنم هر از گاهی می‌ساختم، اما ذهن است دیگر، آدمی با آن همه دانش و آگاهی و دیدگاه‌های عمیق و متفاوت را مردی عصا قورت داده و جدی می‌دانست كه پشت میز كار بزرگی می‌نشیند و حسابی فكر می‌كند، می‌خواند و می‌نویسد.

در گذر روزها هم اصلا یادم رفت كه موحد چه شكلی می‌تواند باشد، طبیعی هم هست... چنین دغدغه‌ای نداشتم و سرگرم زندگی بودم. زندگی كه بعدتر در بعد حرفه‌ای اش مرا وارد عرصه روزنامه‌نگاری كرد و يك شب در يك مراسم درست مقابل محمدعلی موحد قرار داد. دیدار جالبی بود كه هیچ‌وقت فراموشش نمی‌كنم. موحد نه مرد عصا قورت داده‌ای بود كه خیلی جدی باشد، تصویر ظاهری‌اش هم هیچ ربطی به فكر و خیالات من نداشت.

لهجه زیبای تبریزی‌اش اولین موسیقایی بود كه از كلامش در گوش آدم می‌نشست و بعد تاثیر كلام ساده، بهتر بگویم بی‌نهایت ساده و معمولی‌اش آن قدر زیاد بود كه محوش می‌شدی. موحدی كه مقابلت می‌ایستاد از لحن ساده و پرمعز آثارش هم ساده‌تر بود. می‌توانید همين امروز به دانشگاه تهران بروید، مقابلش بنشینید و حرف‌هایش را بشنوید. ببینید سادگی وقتی با دانش و سواد می‌آمیزد، چه تركيب جادویی تاثیرگذاری می‌سازد. تركیبی كه امروز میان كلمه‌ها و اصطلاحات پیچیده و نامفهوم روزگار ما فراموش شده و اگر موحدی نباشد كه شمس روزگار ما شود، شاید خیلی چیزها از یادمان برود.